فصل‌نامه‌ی مطالعات توسعه‌ی اجتماعی- فرهنگی، دوره‌ی نهم، شماره‌ی ۲، پاییز ۹۹، صفحات ۳۶-۹

مقاله پژوهشی

زوالِ مجازات مرگ و تبیین‌های جامعه‌شناختی

ابوتراب طالبی[۱] ، مرتضی رستمی[۲]، مرتضی قلیچ[۳]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۷

چکیده

مقاله‌ی حاضر شرحی است بر نسخ مجازاتِ مرگ در جهان مدرن و تبیین‌هایی که نظرگاه‌های جامعه‌شناختی گوناگون برای این زوال پیش کشیده‌اند. به لحاظ روش‌شناختی در این کار روش مرور ادبیات نیمه‌ساختاریافته به منظور دسته‌بندی روایت‌های جامعه‌شناختی به کار گرفته شده است. بخش نخست توصیفی‌ست از مجازات مرگ در جهانِ پیشامدرن و بخش دوم بازخوانی روند رو به افول مجازات مرگ در جوامع مدرن. بخش سوم سنخ‌شناسی تئوری‌های جامعه‌شناختی‌ای است که دست در تبیین این تغییر برده‌اند. گروه نخست کارکردگرایان ملهم از دورکهایم‌اَند که ریشه‌ی افول مجازات مرگ را در تغییر سنخ انسجامِ اجتماعی می‌دانند. گروه دوم، جامعه‌شناسان مارکسیستی هستند که به اقتصاد سیاسی مجازات مرگ می‌پردازند، دسته‌ی سوم اصحاب قدرت اندیشِ فوکو هستند که تکنولوژی قدرت مسلطِ عصر را مسوول به‌کارگیری و به کارناگیری مجازات مرگ می‌خوانند. دسته‌ی چهارم کسانی هستند که متغیری فرهنگی را عاملِ چنین تغییری دانسته‌اند و بر این باورند که با فرارسیدن عصرِ مدرن، ساختارِ احساسات آدمیان دچار تغییر شده و انسان مدرن هابیتوسی دیگرگون را پرورانده و رفتار با بدنِ مجرمان، معنایی تازه یافته است. تئوری‌هایی که تمرکز بر آن‌ها می‌تواند هادی کنش‌ها و سیاست‌گذاری‌های جزایی باشد و علاوه بر تغییر شیوه‌ی اندیشیدن ما به مجازات مرگ، شیوه‌ی کاربست آن را نیز متأثر سازد.

واژه‌های کلیدی: مجازات مرگ؛ زوال مجازات مرگ؛ تبیین جامعه‌شناختی،انسجام اجتماعی، اقتصاد سیاسی، تکنولوژی قدرت.

[۱] دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده‌ی مسوول)
Tatalebi@Yahoo.Com

[۲] دانش‌جوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی
Rostamimorteza@Gmail.Com

[۳] استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره) Ghelich@soc.ikiu.ac.ir

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

بیان مسأله

ستاندنِ جان آدمی در مقامِ مجازات و شیوه‌ی این کار و مکانِ آن پیوسته موضوعِ مجادله‌ی موافقان و مخالفان بوده است. شماری خطابه‌های شورمندانه در حمایت از آن سر داده‌اند و برخی زبان به مذمت‌اش گشوده‌اند. برخی آن را در ملاء عام خواسته‌اند و شماری دیگر در انظارِ خاص. در طول تاریخ، از هنگامی که حمورابی ششمین پادشاهِ بابلیان، هجده قرن پیش از میلاد مسیح در مجموعه قوانین معروف خود بیست و پنج جرم را مستحق مجازات مرگ دانست، موافقان همواره بر صدر نشسته‌اند و این مجازات را حضوری دائم در جوامع انسانی بخشیده‌اند. اسنادِ تاریخی آکنده از قواعد و شیوه‌ها و همچنین توصیف صحنه‌های اجرای این مجازات برای جرم‌های گوناگون است؛ جرم‌هایی که بی‌شک و در بسیاری اوقات موجبات شگفتی انسانِ جهانِ اکنون را فراهم می‌آورند؛ به شیوه‌هایی گاه حتی هولناک‌تر از تصور آدمی؛ از زنده جوشاندن گرفته تا به آرامی پوست کندن.

در مقام نمونه می‌توان از نظام جزایی آیین زرتشت در ایرانِ پیشااسلام سخن گفت. پاره‌ای از گناهان در این آیین مستوجب مرگ بوده‌اند؛ گناهانی از این دست: کشتن خرگوش؛ ارتداد و دست برداشتن از دینِ زرتشت؛ تبلیغ دینی غیر از دین زرتشتی؛ حمل مرده در باران؛ دفن جنازه‌ی انسان در خاک؛ انداختنِ مرده در آب؛ انداختن مرده در آتش؛ آب‌خوردن زنی که بچه‌ی مرده به دنیا آورده در مدت سه شبانه روز و یک ساعت؛ دیدن جنازه در آب و بیرون نیاوردن؛ اجازه‌دادن بازگشت آبی که با جنازه از آب راکد بیرون کشیده شده؛ خوردن تکه‌ای از جنازه‌ی انسان به عنوان دارو و درمان یا جادوگری و غیره ...(رضی، ۱۳۷۶) این ماجرا البته در جای جای خاور نزدیک جاری‌ست، ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن به برخی گناهانی که در سرزمین بابل، کشتن سزای‌شان بوده اشاره می‌کند؛ گناهانی از این دست: بچه دزدی؛ راهزنی؛ دزدی با شکستن در خانه؛ پناه‌دادن بنده‌ی گریخته؛ سوء استفاده از مقام اداری(ویل دورانت، ۱۳۷۸،ص۱۹۷). «در قوم یهود نیز بت‌پرستی، زدن والدین و دشنام‌دادن به ایشان، دزدیدن بندگان و نزدیکی با چهارپایان [در کنار بسیاری از جرایم دیگر] به حکم یهوه مجازات مرگ داشت»(همان: ۲۷۹). دورانت در ادامه‌ی سخن خود هنگامی که به سرزمین پارس می‌رسد به گناهان مستوجب مرگ پیشازرتشت نیز اشاره می‌کند: «خیانت به وطن، هتک ناموس، لواط، کشتن، استمناء، تجاوز به حرمت کاخ شاهی، نزدیک شدن با کنیزکان شاه یا نشستن بر تخت وی، کیفر مرگ داشت»(همان: ۲۹۶).

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

به نظر می‌رسد در مغرب زمین نیز ماجرا چندان متفاوت نیست، مشهورترین صحنه در میان اهالی علم اجتماعی شاید همان روایتی باشد که فوکو[1] در ابتدای کتابِ مشهورش خوانندگان را با آن میخ‌کوب می‌کند. او در آن‌جا از انسانی نگون‌بخت، دامین نام، می‌نویسد که برای کشتن‌اش، او را به چهار اسب می‌بندند و اسب‌ها را از چهار سو آن‌قدَر می‌کشند تا چهار تکه شود(فوکو، ۱۳۷۸: ۱۴-۱۱). کتاب جامع کارل برونو لدر[2](۱۹۸۷) با عنوان مجازات اعدام، منشاء، تاریخ، قربانیان تصویری روشن از آن‌چه در این خصوص جریان داشته ارایه می‌دهد و با کاوشی مفصل در زیست‌جهان فرهنگ‌های مختلفِ مغرب زمین نشان‌مان می‌دهد که شباهت‌هایی فراوان میان دو سوی عالم در این فقره وجود داشته است.

به تدریج و با گذر زمان و فرارسیدن عصرِ مدرن در جوامع انسانی ماجرا باژگونه می‌گردد. شواهد حاکی‌ست که در نیمه‌ی دوم قرن اخیر در بسیاری جوامع، مخالفان دست بالا را یافته‌اند و کشتی‌بان جوامع مدرن را سیاستی دگر آمده است و نسخ و فسخ مجازاتِ مرگ بازاری گرم یافته است(زیمرینگ و هاوکینس، ۱۹۸۶[3]: ۶-۴). جرائیِ مستوجبِ مجازات مرگ بسیار محدود شده‌اند و شیوه‌های اجرای این مجازات به شدت دستخوش تغییر و این مجازات هرچه بیشتر از ملاء عام به هزارتوی باروهای بلند سوق داده شده است. تغییری با الگویی بسیار مشابه در اکثرِ نقاط جهان. تا بدان‌جا که حتی بسیاری از اندیشمندان مجازات مرگ را جنایتی پنداشته‌اند که نمی‌تواند تقاص جنایتی دیگر باشد.[4]

سازمان عفو بین‌الملل[5] عنوان می‌کند که در سال ۲۰۱۶ تعداد کشورهایی که حکم اعدام را صادر کرده و همین‌طور تعداد کشورهایی که حکم اعدام را اجرا کرده‌اند، به نحو چشمگیری کاهش یافته است تعداد اعدام‌ها در جهان نسبت به سال قبل ۳۷ درصد کاهش را نشان می‌دهد. تعداد کل اعدام‌ها در ایران ۴۲ درصد در مقایسه با سال گذشته کاهش یافته است(از ۹۷۷ مورد به حداقل ۵۶۷ مورد). پاکستان نیز شاهد کاهش ۷۳ درصدی مجازات اعدام است. اعدام‌ها همچنین در کشورهای اندونزی، سومالی و امارات متحده عربی نیز کاهش یافته است. (گزارش جهانی مجازات اعدام،۲۰۱۶)

---

[1] Foucault

[2] Karl Bruno Leder

[3] Zimring and Hawkins

[4] سزارباکاریا شاید آغاز گر چنین انتقاداتی به مجازات مرگ باشد، او در رساله‌ی جرائم و مجازات‌ها می نویسد" برای من بسیار پوچ و مضحک است که قانون، که بیان اراده عمومی است و از جنایت بیزار است و آن را مجازات می‌کند، خود مرتکب آن شود، آن هم در انظار عمومی" (باکاریا، ۲۰۱۶: ۵۰)

[5] Amnesty International

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

این روند در سال ۲۰۱۷ نیز ادامه پیدا می‌کند، عفو بین‌الملل در طول این سال ۹۹۱ مورد اعدام ثبت کرده است که ۴٪ کم‌تر از سال ۲۰۱۶ است و ۳۹ درصد کم‌تر از سال ۲۰۱۵. این آمارها یک‌بار دیگر روند جهانی را به سوی لغو مجازات اعدام تأیید می‌کند. اکنون کشورهایی که همچنان به مجازات اعدام متوسل می‌شوند در موقعیت اقلیت و انزوا قرار دارند. علاوه بر این فقط چهار کشور (بدون احتساب چین) مسوول ۸۴٪ کل اعدام‌های جهان هستند[۱](گزارش جهانی مجازات اعدام، ۲۰۱۷). به همین ترتیب در گزارش جهانی مجازات اعدام در سال ۲۰۱۸ تعداد اعدام‌ها به ۶۹۰ مورد کاهش یافته است، یعنی ۳۱ درصد کم‌تر از اعدام‌های سال ۲۰۱۷. از سوی دیگر در دسامبر سال ۲۰۱۸ قطع‌نامه‌ای در لغو مجازات اعدام در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسیده است که تنها ۳۵ کشور از ۱۹۵ کشور عضو به آن رأی منفی داده‌اند؛ یعنی چیزی کم‌تر از ۲۰ درصد. در سال ۲۰۱۹ با کاهش پنج درصدی اعدام‌ها نسبت به سال ۲۰۱۸ مواجه می‌شویم و تعداد اعدام‌ها به ۶۵۷ مورد کاهش می‌یابد و در نهایت در سال ۲۰۲۰ سازمان عفو بین‌الملل گزارشی مبنی بر کاهش ۲۶ درصدی اعدام‌ها نسبت به سال ۲۰۱۹ ارائه می‌دهد.

اما به طور خاص در خصوص ایران، سازمان حقوق بشر ایران در دهمین گزارش سالانه‌ی مجازات مرگ عنوان می‌دارد که در سال ۲۰۱۷ مجموعاً ۵۱۷ نفر در ایران اعدام شده‌اند. «شمار اعدام‌ها در این سال تقریباً با اعدام‌های سال ۲۰۱۶ برابری می‌کند؛ اما نسبت به اعدام‌های سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ کاهش نسبی در تعداد اعدام‌ها مشخص است.» از این تعداد ۳۱ مورد در ملاء عام انجام شده است، تعداد اعدام در ملاء عام در سال ۲۰۱۶، ۳۳ مورد بوده است؛ رقمی که در سال ۲۰۱۵ بر ۵۷ مورد بالغ می‌شود(برگرفته از سایت حقوق بشر ایران، ۲۰۱۸/۵/۱۶) طبق گزارش سازمان عفو بین‌الملل در سال ۲۰۱۸ پس از اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر در ایران، تعداد اعدام‌های ثبت‌شده از ۵۱۷ نفر به ۲۵۳ مورد تقلیل پیدا کرده است، معادل ۵۰ درصد کاهش. تعداد افرادی که در این سال در ملاء عام اعدام شده‌اند به ۱۳ نفر کاهش پیدا کرده است. در سال ۲۰۱۹ تعداد اعدام‌ها در ایران کاهش بسیار اندکی داشته و از ۲۵۳ مورد به ۲۵۱ مورد رسیده است. تعداد اعدام در ملاء عام نیز دقیقاً مشابه سال ۲۰۱۸ بوده است و سرانجام در سال ۲۰۲۰ تعداد اعدام‌ها به ۲۴۶ نفر کاهش یافته است.

حال پرسش این‌جاست که چه چیز تبیین‌کننده‌ی منسوخ‌شدن این شکل از مجازات در جوامع انسانی‌ست؟ در پاسخ‌جوییِ هر پرسشی در خصوص فرم و محتوای یک مجازات، افراد بی‌گمان نخستین

[۱] ایران، عربستان، عراق و پاکستان

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

گزینه را رجوع به علم حقوق به طور عام و به مکاتب حقوقی به طور خاص خواهند یافت. پیداست که هر یک از مکاتب حقوقی پاسخی متفاوت در برابر پرسش ما خواهند داشت. این مقاله کار چندانی با لفاظی‌های مکاتب حقوقی و کیفرشناختی ندارد، و تمرکز اصلی بر تبیین‌های علّت‌اندیشِ جامعه‌شناختی‌ست. تبیین‌هایی که هدف اصلی‌شان توضیح رابطه‌ی میان مجازات مرگ و جامعه است و آشکارسازی این واقعیت که مجازات مرگ، خود واقعیتی اجتماعی‌ست. تبیین‌هایی که بر خلاف نگاه کیفرشناسانه‌شان مجازات مرگ را از بیرون مورد واکاوی قرار می‌دهند، تبیین‌هایی که کوشش‌های مونتسکیو[1] و دوتوکویل[2] در تبیین شیوه‌های مجازات را می‌توان آغازگر آن‌ها دانست(فالکون و فالکون، ۲۰۰۶، ۳۹-۴۶)[3]

اهمیت موضوع

اهمیت پرداختن به چنین موضوعی را از دو جنبه می‌توان مطمح نظر قرار داد؛ اهمیت تئوریک و ارزش عملی. اهمیت تئوریکِ پژوهشی از این دست در دو سطح قابل تأکید است. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد دو گفتمانِ کیفرشناختی و همچنین فلسفی، بن مایه‌ی اصلی شیوه‌ی اندیشیدن به پدیده‌ی مجازات مرگ را پی ریخته‌اند. مطالعات کیفرشناختی، داده‌ها و آمارهایی را در اختیار ما می‌گذارند که اهمیت بسیار دارند ولی پرداختنِ صرف بدان‌ها به قیمت از دست رفتن فهمی بنیادین از این پدیده خواهد بود.

اما ارزش عملی پرداختن به مجازات. ما در بسیاری اوقات شاهد این هستیم که تصمیمات مرتبط با سیاست‌های جزایی بر خلاف متغیرهای اجتماعی و فرهنگی دخیل اتخاذ می‌گردند و شیوه‌هایی معین می‌گردد که هم توسط مردم تاب آورده نمی‌شود و هم اجرای آن را برای دست اندرکاران نظام قضایی با مشکل مواجه می‌سازد و سرانجام متولیان نظام جزایی ایران پس از هزینه‌پردازی فراوان حکم را متوقف می‌سازند. شکافی که موضوع بررسی پاره‌ای از تحقیقات در سال‌های گذشته بوده است. تحقیقاتی که وجود این شکاف بین نگرش‌های عمومی با رویکرد دستگاه قضایی را نشان‌دهنده‌ی هماهنگی ضعیف نهاد مجازات با سایر بخش‌های جامعه دانسته و عمیق‌تر شدن آن را دارای پیامدهای ناگواری همچون افزایش تنش و بی‌هنجاری اجتماعی و هدررفتن سرمایه‌های اجتماعی و اقتصادی و نیز تعارض نظام

[1] Montesquieu
[2] De Tocqueville
[3] Falcon and Falcon

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]
[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

قضایی با نهادها و مجامع بین‌المللی می‌دانند(جعفری و سراج‌زاده،۱۳۹۰: ۲۱-۱). خلاصه آن‌که اهمیت نظریه‌دانیِ دست‌اندرکاران امر قضا و جزا و توسل‌شان به تحلیل‌های اجتماعی اهمیت بالایی دارد. رسالت نظریه‌ی اجتماعی همانا فهم‌پذیر و رویت‌پذیرکردن پدیده‌ی اجتماعی ست؛ «نظریه‌ی اجتماعی حکم آینه‌ای را دارد که انسان معاصر در برابر این جامعه‌ی متغیر و پر تنش و مخاطره‌آمیر قرار می‌دهد تا بتواند سر از کار این روزگار درآورد و به نحوی آن را اداره کند و سامان مدرن به آن دهد، هر جامعه‌ای که در مسیر معاصریت قرار می‌گیرد، لاجرم این آیینه را باید برای خود بسازد»(فاضلی، ۱۳۹۹: ۲۱۵) و از این روست که باید به نظریه پرداخت، نظریه‌ای که به زعم برایان فی(۱۳۸۳) هر عمل سیاسی در جهان واقعی مسبوق بر آن است. به سبب این دلایل این مقاله پرسش اصلی خود را پیرامون رویکردهای جامعه‌شناختی به زوال مجازات مرگ و عوامل دخیل در این زوال صورت‌بندی کرده است.

پیشینه‌ی پژوهش

وارسیِ متون موجود به زبان فارسی نشان می‌دهد پژوهش‌های چندانی در دست نیست که موضوعش به طور خاص موضوع نوشتار حاضر باشد. تحقیقات این حوزه اغلب به بررسی دست اول زوال این مجازات و متغیرهای اجتماعی فرهنگی تأثیرگذار بر آن پرداخته‌اند. یکی از پژوهش‌های مرتبط بررسی تئوریک اسفندیاری و جوان جعفری(۱۳۹۹) است که به مطالعه‌ی جامعه‌شناختی تحولِ شیوه‌های مجازات اعدام در ایران و آمریکا می‌پردازند و به این نتیجه می‌رسند که تحول فرم‌های مجازاتِ مرگ در این دو کشور را از یک سو می‌توان به تحوّلات فرهنگی نسبت داد و آن را یک فرآیند طبیعی در راستای هماهنگ‌شدن اجرای مجازات با احساسات و ذهنیت‌های جامعه دانست، از سوی دیگر می‌توان گفت که تحول در شکل اجرای مجازات اعدام، نمادی از تغییر در سازوکارهای کنترلی نهاد قدرت به واسطه‌ی پیشرفت تکنولوژیک دنیای مدرن است. در میان اروپاییان و آمریکاییان شاهد تحقیقاتی فراوان با مضمون پیش‌گفته هستیم، معروف‌ترین اثر از آنِ پیتراسپیرنبرگ[1](۱۹۸۴) است، با عنوان *نمایش رنج: اعدام و تکامل سرکوب* که در آن به مقوله‌ی منسوخ‌شدن مجازات اعدام در ملاء عام از سده‌ی ۱۷ام به بعد می‌پردازد. یکی دیگر از آثاری که درست با همین بن‌مایه و همین مضمون به انجام رسیده کار گاترل[2](۱۹۹۶) با عنوان *چوبه‌ی دار: اعدام و مردمان انگلیس از ۱۷۷۰ تا ۱۸۶۸* است. گاترل در این اثر نشان می‌دهد که شکل‌گیری نازک‌طبعی روزافزون در میان مردمان انگلستان موجباب برچینی بساط چوبه‌های دار از میادین

[1] Peter Spierenburg
[2] Gatrell

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]
[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

را فراهم ساخته است. کار استیو پینکر [1](۲۰۱۱) با *عنوان فرشتگان نیکوتر سرشت ما*، که در آن با توسل به شواهد تاریخی مفصل نشان می‌دهد شکل‌گیری عاطفه‌ای همچون همدلی[2] در طول تاریخ سبب‌ساز کاهش قابل توجه خشونت‌ورزی آدمیان علیه یک‌دیگر بوده است و با نامعقول جلوه‌دادن مجازات‌های خشن، خودِ مجازات اعدام را در صف اعدام قرار داده است. کار مشهور ایگناتیف[3](۱۹۷۸) با عنوان *جیره‌ی عادلانه‌ی درد*، کارِ میشل فوکو(۱۳۷۸) با عنوان *مراقبت و تنبیه*، کار دیوید روتمن[4](۱۹۷۱) با کتاب *کشف اقامتگاه: نظم و بی نظمی اجتماعی در جمهوری نوین*، از این دسته‌اند. باری، جهت‌گیری‌های این آثار حاکی از اهمیت‌یابی روزافزون متغیرهای اجتماعی و فرهنگی در بررسی روند تاریخی مجازات مرگ است. متغیرهایی که بی‌گمان بهترین جای احصا و تشخیص‌شان نظریه‌های جامعه‌شناختی‌ای است که دست در تبیین این روند تاریخی برده‌اند و متن حاضر در امتداد ادبیات پیشین، گامی است در راه آشنایی با این نظریات.

پرسش‌های پژوهش

۱) از منظر رویکردهای نظری جامعه‌شناختی چه چیز تعیّن بخش رویکرد جوامع به مجازات مرگ است؟

۲) این رویکردها، روند منسوخ‌شدن مجازات مرگ را در جوامع انسانی چگونه تبیین می‌کنند؟

۳) هریک از این رویکردهای نظری کدامین متغیرها را دست‌اندرکار اصلی این نسخ می‌دانند؟

روش پژوهش

در سالیان اخیر اصحاب علوم انسانی با اتخاذ نگاهی جدید، مرور ادبیات[5] را در شمار روش‌های تحقیق گنجانده‌اند و رویکردها و انواع چندگانه‌ای را برای آن پیش کشیده‌اند (اسنایدر، ۲۰۱۹).[6] «مرور ادبیات در مقام روش شیوه‌یِ کمابیش منظم گردآوری و هم‌نهشتی مطالعات و نظریه‌پردازی‌های پیشین است»(همان، ۳۳۳) که در شکل اثربخش خود می‌تواند بنیانی استوار برای پیشرفت دانش خلق کند و راه‌گشای نظریه‌پردازی‌های آتی باشد. بسیاری از صاحب‌نظران، این روش را هنگامی که محقق در پی ارزیابی نظریه‌های رقیب پیرامون یک موضوع مشخص است،

[1] Steve Pinker
[2] Empathy
[3] Michael Ignatieff
[4] David Rothman
[5] Litruture Review
[6] Snyder

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

بهترین روش دانسته‌اند(ترانفیلد و دیگران، ۲۰۰۳).[۱] در متون مرتبط سه رویکرد ذیل این روش معرفی شده است، رویکردهایی که از روش‌های گوناگون گردآوری اطلاعات بهره می‌برند: رویکرد سیستماتیک[۲]، نیمه‌سیستماتیک[۳]و تلفیقی.[۴] ما به فراخور پرسش‌های این تحقیق و همچنین هدف آن، از روش مرور ادبیات نیمه‌سیستماتیک یا آن‌چه که گاه مرور روایتی[۵] یا نیمه‌ساختاریافته[۶] نیز نامیده می‌شود بهره خواهیم جست. این رویکرد برای بررسی موضوعاتی به کار گرفته می‌شود که در مکاتب نظری گوناگون به صورت متفاوتی مفهوم‌بندی شده‌اند و توسط نظریه‌پردازان و محققان متفاوتی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. شناسایی و فهم کلیه‌ی سنت‌های نظری بالقوه مرتبط، مدون‌سازی تکوین نظریه‌پردازی‌های یک حوزه‌ی مشخص در طول زمان، ترسیم چگونگی پرداختن به یک موضوع در سنت‌های فکری مختلف و در نهایت همگذاری تئوری‌های رقیب و ارائه‌ی یک فرا روایت[۷]را می‌توان مراحل اصلی انجام مرور نیمه‌سیستماتیک دانست(وانگ و دیگران، ۲۰۱۳)[۸]

یافته‌های پژوهش

مطالعه‌ی آثار جامعه‌شناسان مکاتب گوناگون نشان می‌دهد که در جهان جامعه‌شناسی دست‌کم چهار گونه تبیین را برای عبور فراگیر از مجازات مرگ می‌توان باز شناخت. این اسناخ را به ترتیب از نظر خواهیم گذراند:

مجازات مرگ و انسجام اجتماعی- رویکرد دورکهایمی

عموماً نقطه‌ی آغاز تحلیل‌های جامعه‌شناختی در باب مجازات به طور عام و مجازات مرگ به طور خاص را تئوری مجازات و انسجام اجتماعی امیل دورکهایم می‌دانند. البته نه از آن رو که دورکهایم نخستین پژوهنده‌ی عرصه‌ی جامعه‌شناسی در باب مجازات است؛ اندیشمندان علم الاجتماع سال‌ها پیش از او دست در این کار برده بودند. از آن جمله مونتسکیو(۱۳۴۹) در روح‌القوانین و دوتوکویل(۱۸۳۳) در کتاب *نظام تادیبِ ایالات متحده و به کارگیری آن در فرانسه.*

[1] Tranfield & Others
[2] Systematic Review
[3] Semi-Systematic Review
[4] Integrative Review
[5] Narrative Review
[6] Semi Structured
[7] Meta Narrative
[8] Wong & Others

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]
[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

تفاوت دورکهایم با پیشینیان، رویکرد بدیع و نظام‌مند او به امر جزایی‌ست. رویکردی فایده‌اندیش ولی نه از نوع بنتامی. رویکردی مبتنی بر این باور که فایده‌ی اصلی مجازات مجرمان که دورکهایم کارکرد مجازات می‌خواندش، نه کنترل جرم که افزایش انسجام اجتماعی‌ست، به واقع او می‌خواهد توجه ما را به سمت **فایده‌ی مجازات در تداوم انسجام اجتماعی** جلب کند. «دورکهایم ادعا می‌کند که در فرآیند و آداب مجازات، کلیدی برای تحلیل جامعه یافته است»(گارلند، ۱۳۹۵: ۴۰)

نظریه‌ی مجازات دورکهایم ابتدا در مشهورترین کتابش یعنی *تقسیم کار* مطرح شده و سپس در مقاله‌ی *دو قانونِ تکامل کیفری* و مقاله‌ی *تکاملِ مجازات* به کمال می‌رسد. بدعت اصلی او در این آثار این است که از این تصور رایج که قوانین و کنش‌رویه‌های جزایی برخاسته از الزامات مرتبط با کنترل جرم یا استیفای عدالت است، عبور می‌کند. دورکهایم در اثر بعدی خود *قواعد روش جامعه‌شناسی* در پیِ تقویت قرائت نامتعارف خود از **کارکرد اجتماعی مجازات** برآمده و عنوان می‌دارد که جرم یک واقعیت اجتماعی عادی‌ست و نه واقعیتی مرضی یا آسیب‌شناختی، لذا «اگر جرم جنبه‌ی بیماری و آسیب نداشته باشد، مجازات هم درمان آن نخواهد بود، یعنی اثر حقیقی مجازات را در جای دیگر باید جستجو کرد»(دورکهایم، ۱۳۴۳: ۹۶).

در نگاه دورکهایم مجازات مرگ را باید به مثابه یک نهاد اخلاقی در نظر گرفت، نهادی که توسط ارزش‌ها و روابط اجتماعی شکل داده شده است و نه نهادی ابزارین برآمده از اراده‌ی معطوف به کنترل جرم. شکی نیست که یکی از پیامدهای مجازات مجرمان، کنترل جرم و یا دست‌کم کارکرد آشکارش این است؛ اما وی نقش ابزارین مجازات را بسیار ناچیز انگاشته و مجازات را به ندرت بازدارنده یا بازپرورانه می‌داند. او بر این باور است که برداشت عموم مردم و مقاصد مقامات رسمی هر چه باشد، کارکرد حقیقی مجازات مرگ در اصل **بازتأیید مناسکین ارزش‌های جمعی و به تبع آن تقویت انسجام اجتماعی** است. در نزد او مجازات مرگ فرآیندی است که ارزش‌های جامعه را هم بیان می‌کند و هم بازتولید. مجازات مرگ تجسم نظم اخلاقی جامعه است و هم‌زمان مثالی از آن.

یکی از مهم‌ترین مفاهیم در تبیین مجازات مرگ نزد دورکهایم مفهوم همبستگی اجتماعی‌ست. همبستگی نامی بود که دورکهایم به بندهایی داده بود که انسان‌ها را به یکدیگر متصل می‌ساخت، او این بندها را ضرورت اصلی زندگی جمعی می‌دانست و تمام پروژه‌ی فکری‌اش پیرامون این پرسش سامان یافته بود که این بندها در جوامع مدرن و کثرت‌گرا که فردگرایی و تنوع اخلاقی در آن غلبه دارد چگونه ممکن می‌شوند. دورکهایم عنوان می‌دارد که

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

مختصات و اندازه‌ی همبستگی اجتماعی در طول زمان و به موازات پیچیدگی بیشتر جوامع تغییر می‌کند. این تغییر در ماهیت همبستگی به نوبه‌ی خود تغییر در مختصات و حجم مجازات را سبب می‌گردد. او میان دو نوع همبستگی تفکیک قائل می‌شود. همبستگی مکانیکی که ویژگی جوامع ساده است و همبستگی ارگانیک که ویژگی جوامع پیشرفته است. همبستگی مکانیکی، همبستگی از روی همانندی است و ریشه در آگاهی و ارزش‌های مشترک دارد. ارزش‌های مشترکی که با مناسک جمعی تقویت می‌شوند. در جایی که همبستگی مکانیکی فائق باشد، مرزهای گروه به طور کاملاً مشخص تعریف شده و اعضای گروه قویاً با گروه همسان‌پنداری کرده و کژروی و فردیت را تاب نمی‌آورند و لذا مجازات‌های سهمگین بر کسانی اعمال می‌کنند که از سنت‌های پذیرفته‌شده‌ی گروه تخطی می‌کنند(کوزر، ۱۳۸۲: ۱۸۷-۲۰۰) .

بالعکس همبستگی ارگانیک همبستگی برآمده از ناهمانندی‌ست، به این معنا که همبستگی نه برآمده از ارزش‌های مشترک که برآمده از درهم‌تنیدگی روابط اجتماعی و بده بستان‌های اقتصادی‌ست. وابستگی متقابل افراد در این دو عرصه به گونه‌ای عمل می‌کند که افراد را به هم پیوند می‌دهد. با موشکافی‌های بیش‌تر خود دورکهایم در خصوص همبستگی برآمده از وابستگی متقابل کاشف به عمل می‌آید که این ایده نیازمند بازبینی‌ست. درست است که وابستگی متقابل می‌تواند همکاری و معاضدت را سبب گردد، ولی همچنین می‌تواند موجب رقابت، برتری‌جویی و تعارض نیز گردد. ما لزوماً نسبت به کسانی که به آن‌ها نیازمندیم احساسات مثبت نخواهیم داشت. بردگان و اربابان، کارگر و کارفرما مثال‌هایی از وابستگی متقابل تعارض‌انگیز است و افراد ممکن است به جای همکاری در پی سرنگونی و کسب منابع گروه دیگر برآیند.

لذا دورکهایم در مقدمه‌ی چاپ دوم *تقسیم کار* و همچنین در مقاله‌ی *آیین رفتار حرفه‌ای و اخلاق مدنی*(دورکهایم، ۱۹۹۲) دست به بازبینی ایده‌ی پیشین خود می‌زند و عنوان می‌دارد که همبستگی ارگانیک محصول خودکار وابستگی متقابل اعضای جامعه نیست، بلکه نتیجه‌ی یک نوع جدید از ارزش‌های مشترک یعنی ارزش‌های فردگرایی است، چیزی که او کیشِ فرد می‌خواند. مشخصه‌ی بارز این ارزش‌های خاص این است که می‌تواند به عنوان ایده ال جمعی اعضای جامعه پذیرفته شود. این اخلاق نوین که بر تقدس زندگی انسانی و حرمت، مقام و استقلال تک تک انسان‌ها تأکید می‌گذارد در کنار وابستگی متقابل افراد، همبستگی جامعه‌ی متکثر و متنوع را ممکن می‌سازد. در این قرائت بازبینی‌شده، همبستگی ارگانیک جوامع مدرن -درست مانند مورد همبستگی مکانیکی – به دور محور ارزش‌های مشترک حلقه می‌زند و توسط نهادهای

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

اجتماعی‌ساز، تقویت مناسکین ارزش‌ها و مجازات خاطیان استمرار می‌یابد. به هر ترتیب برخلاف همنوایی انعطاف‌ناپذیری که از سوی ضوابط سنتی طلب می‌شد، اخلاق فردگرایی پذیرنده‌ی تنوع، تفاوت و عدم توافق‌هاست و تا حدود زیادی کنترل کم‌تری بر افراد اعمال می‌کند، وجدان جمعی جوامع مدرن دست از کنترل همه‌جانبه‌ی تمام عرصه‌های زندگی کشیده و تمرکز خود را بر پاسداری از ارزش‌های فردگرایی گذاشته است؛ به سبب همین تساهل و تنوع پذیریِ همبستگیِ ارگانیک است که جوامع فردگرای مدرن مجازات‌های بسیار سهل‌تری را بر افراد روا می‌دارند و جهت‌گیری‌های ترمیمی دارند.

باری، به زعم دورکهایم جمعیتی که به طرز دم فزونی در حال متنوع شدن است و تقسیم کار تخصصی شده شروع به تحلیل بردن قوای بندهای مکانیکی جامعه می‌کند و آن‌ها را با بندهایی از جنس اتکای متقابل[1] که مشخصه‌ی انسجام ارگانیک است جایگزین می‌کند و ظهور و تفوق یک قانون مدنیِ ترمیمیِ جامع که در مقابل مجموع قوانین جزایی تنبیهی قرار دارد، شاهدی بارز از این دگرسانی اجتماعی‌ست. هر چه تقسیم کار پیچیده‌تر می‌گردد، قواعد به کارگیری مجازات‌های تنبیهی نیز پیچیدگی بیش‌تری می‌یابد و مراقبت‌های بیش‌تری به عمل می‌آید تا اطمینان حاصل آید که شدت مجازات با شدت جرم در تناسب و همخوانی‌ست. دورکهایم بر این باور است که این رویکرد احتیاط‌آمیز و سنجیده به مجازات، دارای تباینی آشکار با شیوه‌ی مجازات در نظم مکانیکی‌ست، جایی که در آن جوامع نه در پی مجازاتِ عادلانه یا فایده‌مند که صرفاً در پی مجازات به ما هو مجازات هستند. در نتیجه‌ی این حسابگری‌ها تعداد و نوع جرایمی که مستحق مجازات مرگ شمرده می‌شوند کاهشی چشمگیر می‌یابد. یکی از برجسته‌ترین شواهد چنین تغییری، به حوزه‌ی باورهای مذهبی مربوط است، جوامع به تدریج در قوانین خود بندهایی را وارد می‌کنند، که ضوابط مواجهه با ادیان را دستخوش تغییر ساخته و آن‌چه روزگاری کفرگویی مطلق و مستحق مجازات مرگ شمرده می‌شده است، اکنون صرفاً دیالوگی‌ست که می‌توان حتی آن را از زبان یک بازیگر تئاتر و سینما نیز شنید.

با پیدایش جهان مدرن و شکل‌گیری انقلاب صنعتی و جرقه‌های عصر اطلاعات تقسیم کار حتی شکل تخصصی‌تر و پیچیده‌تری به خود می‌گیرد و قوانین ترمیمی اهمیتی به مراتب افزون‌تر می‌یابند و موضوعاتی همچون تضمین مقاولات متقابل، دفاع از حقوق مدنی شهروندان و تضمین

[1] Interdependency

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

دادوستد آزادانه در نقطه‌ی محورین دادگاه‌های جزایی قرار می‌گیرند و هدف قانون بیش‌تر بازگرداندن نظم مخدوش‌شده به وضعیت پیشین است. سرانجام احساسات جمعی‌ای که روزگاری تقاص‌های غضبناک از محکومان می‌گرفت برسرعقل می‌آید و آرام‌تر می‌گیرد و مجازات مرگ نیز به تدریج به قواعد مجازات ترمیمی تن می‌سپرد، و جوامع فسلفه‌ی ترمیم و بازپروری را راهبرد اصلی عدالت جزایی خود قرار می‌دهند و اصلاح را جایگزین مجازات و انتقام. بدین گونه نرخ مجازات مرگ به طرز قابل توجهی رو به کاستی می‌گذارد و فسخ این مجازات بازاری گرم می‌یابد و اما سنخ دوم از تبیین‌های جامعه‌شناختی ناظر بر زوال مجازات مرگ، متمرکز بر اقتصاد سیاسی مجازات مرگ است.

اقتصاد سیاسی مجازات مرگ- اندیشه مارکسیستی

چکیده‌ی میراث مارکس برای جامعه‌شناسی این سخن بود که برای شناخت جامعه باید دریابیم ساختارهای اقتصادی چگونه کنش‌رویه‌های اجتماعی را متأثر می‌سازند. به تبع این آموزه، پیروانِ مارکس نظام جزایی و کنش رویه‌ی مجازات را نیز در رابطه با ساختارهای اقتصادی تبیین می‌کنند و به تشریح این موضوع می‌پردازند که این نظام و این کنش‌رویه چگونه منافع برخی طبقات را برآورده می‌سازند. «مارکسیست‌ها در مغایرتی آشکار با دورکهایم بر این باورند که که مجازات مجرمان، استمرار بخش وضعیت طبقه‌ی مسلط است و نه منفعتی برای کلیّت جامعه، و از سویی دیگر مجازات به مثابه نهادی اجتماعی، نقش مهمی برای ماشین دولتی سرکوب ایفا می‌کند»(کارابین و دیگران، ۲۰۰۹: ۳۰۸).[1]

مارکس خود چندان مفصل و به طور خاص به موضوع مجازات نپرداخته، ولی افکار او ادبیات وسیعی از جرم‌شناسی رادیکال مارکسیستی را آبشخور بوده است، متفکرانی که نظام جزایی جامعه را در سایه‌ی چشم‌انداز مارکس تفسیر می‌کنند، نگاهی انتقادی داشته، عادلانه‌بودن مجازات رسمی را انکار می‌کنند. مارکس در مقاله‌ای که در سال ۱۸۵۳ در خصوص مجازات مرگ در نیویورک دیلی تریبیون می‌نویسد، برداشت خود از مجازات قانونی را به تمامه به تصویر می‌کشد:

[1] Carrabine&others

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

«ساده و صریح بگوییم، مجازات نیست، الا ابزاری در دست جامعه برای دفاع از خودش در برابر هر آن‌چه که وضعیت موجود آن را به خطر اندازد. اکنون شما بگویید وضعیت جاری جامعه چیست که هیچ ابزاری برای دفاع از خود بهتر از مامور اعدام نمی‌شناسد و سبوعیت خود را از طریق برجسته‌ترین مجله‌ی جهان[۱] جار می‌زند»(مارکس، ۱۹۸۴: ۲۵).

از این خطوط برمی‌آید که مارکس مجازات را کنشی سبوعانه می‌داند که ابزاری‌ست در دست جامعه برای حراست و استمرار خود و اتفاقاً همین کارکرد است که مجازات را برای مارکسیست‌ها به امری ناعادلانه بدل ساخته است. مارکسیست‌ها جوامع سرمایه‌داری را به مثابه جامعه‌ای تقسیم شده میانِ دو طبقه تصویر می‌کنند – طبقه‌ی دارای مالکیت ابزار تولید یا بورژوازی و طبقه‌ی فاقد مالکیت ابزار تولید یا پرولتاریا– و برخلاف برداشت عمومی‌ای که که دولت و دستگاه سیاسی و قانونی‌اش را نماینده منافع تمام اعضای جامعه می‌داند، بر این باورند که به واقع، دولت طبقه‌ی دارای مالکیت را قادر می‌سازد که سلطه‌ی ناعادلانه‌اش بر طبقه‌ی بدون مالکیت را تثبیت کند. به زعم آن‌ها نفع اصلی طبقه‌ی مسلط، حفظ نظام سرمایه‌داری موجود است و این امر در تحلیل نهایی توسط نظام قانونی و نظام جزایی ممکن می‌شود.

جرم نزد بسیاری از مارکسیت‌ها کنشی سیاسی‌ست و تمام زندانیان، زندانیانی هستند سیاسی، البته نه به این معنا که تمام کنش‌های مجرمانه، طغیانی تعمدی و آگاهانه علیه اقتدار ناعادلانه‌ی حاکم هستند. اسمیت و فراید[۲] در *کاربردهای زندان در آمریکا* می‌نویسند:

«وقتی می‌گوییم تمام زندانیان سیاسی هستند، به این معنا نیست که تمام آن‌ها آگاهانه بر علیه نظام ناعادلانه‌ی موجود شوریده‌اند، در واقع اکثریتِ قریب به اتفاق زندانیانی که ما دیده‌ایم به اقدامات حقیری همچون دزدی، ورود به عنف و دعوا دست یازیده‌اند. با این همه، حبس آن‌ها سیاسی است، زیرا که این حبس محصول نهایی همان تصمیماتی است که تعیین می‌کنند کدام افعال مستحق مجازات‌اند و کدام

[۱] مقصودِ مارکس مجله تایمز است.

[2] Joan Smith and William Fried

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

نه، تعیّنی که ارتباط چندانی با واقعیت فعل ندارد».(خوان اسمیت و ویلیام فراید،۱۹۷۴: ۱۴۰)

اغلب اندیشمندان مارکسیست، همچون خود مارکس نگاهی عام به پدیده‌ی مجازات داشته و غور چندان دقیقی در آن نکرده‌اند و فقط اندک کسانی به بررسی تخصصی این پدیده از منظر جامعه‌شناسی مارکسیستی نشسته‌اند.

یکی از نخستین تحلیل‌های جامعه‌شناختی مارکسیستی ناب در خصوص مجازات را مارکسیست آلمانی جرج روشه[1] در سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳ در دو مقاله با عناوین *طغیان زندان یا سیاست اجتماعی: درس‌هایی از آمریکا* (۱۹۸۰) و *بازار کار و مجازات کیفری: اندیشه‌هایی در باب جامعه‌شناسی مجازات* (۱۹۷۸) به رشته‌ی تحریر درآورده است که یکی به شرایط زندان‌های آمریکا در دوران رکود بزرگ می‌پردازد و دیگری مفاهیم اصلی نقد ماتریالیستی مجازات را بازگو می‌کند.

روشه چند سال بعد در سال ۱۹۳۹ آرای خود را با همکاری اتو کرشهایمر[2] در قالب کتاب کلاسیک *مجازات و ساختار اجتماعی* منتشر ساخت. کتابی که به کارگیری روش‌های جزایی را از قرون وسطی تا دهه‌ی اول قرن بیستم به تصویر کشیده و بر رابطه‌ی میان فرم‌های مجازات و الزامات اقتصادی شیوه‌های خاص تولید، نور می‌تاباند. بنیان جامعه‌شناختی آن‌چه را که بعدها *اقتصاد سیاسی مجازات* نامیده شد می‌توان در همین کتاب جست، این دو در صفحات آغازین کتاب می‌نویسند:

> هر نظام تولیدی مایل است مجازات‌هایی را کشف کند که با روابط تولیدش همخوانی داشته باشند. بنابراین لازم است که خاستگاه و غایت نظام جزایی و حضور و غیاب برخی مجازات‌های خاص و شدت آن‌ها را را در رابطه با نیروهای اجتماعی و بالاتر از همه‌ی آن‌ها اقتصاد، وارسی کنیم.ناگفته پیداست که به بردگی گرفتن به مثابه یک فرم مجازات بدون وجود یک اقتصاد برده‌داری ناممکن است، کار زندان بدون وجود کارخانه یا صنعت غیر ممکن است و جریمه‌ی پولی برای تمامی طبقات جامعه بدون وجود یک اقتصاد پولی ناممکن است(روشه و کرشهایمر، ۲۰۰۳: ۶-۵).

[1] Georg Rusche
[2] Otto Kirchheimer

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

ایده‌ی طرح شده در این کتاب بسیار ساده است. دگرگونی و گوناگونی در مجازات را نمی‌توان با تئوری‌های حقوقی تبیین کرد، برای تبیین این پدیده بایست به ساختارهای متغیر اجتماعی توسل جست. این نیازهای اقتصادی جامعه است که مستقیماً شکل‌گیری و فرم‌یابی مجازات‌های موجود را تبیین می‌کند. روشه و کرشهایمر بر این باورند که در بررسی جامعه‌شناختی تغییرات تاریخی نظام جزایی، بایست ارتباط ساختاری میان تکنولوژی‌های جزایی و تغییرات اقتصادی‌ای همچون گذار جوامع مدرن از شیوه‌ی تولید پیشاسرمایه‌داری به شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه را در نظر بگیریم. بدین ترتیب تولد کنش‌رویه‌های انضباطی و ظهور نهادهای حبس و توقیف در محل سابق نمایش رنج در میدان‌های اصلی شهرهای اروپایی را بایست به عنوان بخشی اساسی از چرخش گسترده‌تر به سمت یک نظام تولید نوین تفسیر کرد که بر پایه‌ی جدایی کامل بین کارگران و مالکیت شرایط تحقق کارشان قرار دارد. چرخشی که در آن بدن انسان به عنوان منبعی در نظر آورده می‌شود که بایست در فرآیند تولید مورد استفاده قرار گیرد و نه این که در مناسک سمبلیک مجازات بدنی هرز و هدر داده شود. فوکو(۱۹۹۱) در مقاله‌ی *حکومت‌مندی*[1] می‌نویسد: «به واقع دو فرآیندِ انباشت انسان‌ها و انباشت سرمایه را نمی‌توان جدا از هم متصور بود؛ انباشت انسان‌ها بدون رشد دستگاه تولیدی که هم قادر به نگهداشت و هم استفاده از آن‌ها باشد ممکن نخواهد بود؛ و همچنین بالعکس انباشت انسان، خود انباشت سرمایه را شتاب می‌بخشد»(فوکو، ۱۹۹۱: ۲۲۱).

بنا بر این باور، در طلیعه‌ی سرمایه‌داری، نهادهای جزایی مدرن در سایه‌ی شکل‌گیری کارخانه و کالایی‌شدن کار انسان، نقشی سرنوشت‌ساز در تحکیمِ فرآیند تولید سرمایه‌دارانه ایفا می‌کنند. میشل فوکو در جایی از کتاب تاریخ جنون به آغاز عصر بورژوازی می‌پردازد و از پدیده‌ای با نام حبس بزرگ[2] سخن می‌گوید و می‌نویسد که در این دوران "حبس بزرگ" بیماران، دیوانگان، گدایان، جنایت‌کاران و فاحشگان در دارالعجزها، نوانخانه‌ها و دارالتادیب‌ها و تیمارستان‌ها در سراسر اروپا رخ می‌دهد. این «اقامت اجباری در اصل و پیش از آن که حامل آن بار پزشکی‌ای باشد که ما برای آن قائلیم، یا دست کم مایلیم برای آن فرض کنیم، حاصل چیزی غیر از دلواپسی معالجه‌ی بیماران بوده است، آن چه وجود این حادثه را ضروری ساخت الزام کار

[1] Governmentality
[2] Great Confinement

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]
[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

بود. حس بشردوستی ما می‌خواهد در چیزی که فقط محکوم‌کردن بیکارگی‌ست، نشانه‌های حسن نیت و خیرخواهی نسبت به بیماران را بیابد»(فوکو، ۱۳۹۰: ۵۸). حبسی که سبب‌ساز تبدیل آن چه مارکس "پرولتاریای فاقد حق و آزادی" می‌خواند به نیروی کار مطیع، فرمان‌بردار و منضبط شد که آماده‌ی پیوستن به کارخانه‌ها بودند. دیوید هاروی[1] نیز در کتاب *امپریالیسم نوین* بر همین قول است. او ظهور تاریخی و تغییر مداوم کنش رویه‌های جزایی مدرن را بازتاب نیاز سرمایه‌دارانه برای به دست آوردن نیروی کار مطیع و سخت‌کوش از درون طبقات خطرناک، سرکش و بی‌انضباط می‌داند(هاروی، ۱۳۹۷: ۴۳-۸۱) نیازی که «تکدی و بیکارگی را به منزله‌ی منشا هر بی نظمی»(فوکو، ۱۳۹۰: ۵۹) می‌دانست.

پیداست که روشه و کرشهایمر در این‌جا، بازنمایی تاریخ مجازات به مثابه امری برآمده از اصلاحات انسان‌دوستانه را به نقد می‌کشند و آن را غیر واقع‌بینانه می‌دانند و عنوان می‌دارند این بازار است که قیمت کار را درست مانند سایر کالاها تعیین می‌کند. افزایش در عرضه‌ی نیروی کار قیمت کار انسانی را پایین آورده و وضعیت طبقه‌ی کارگر را دشوارتر می‌سازد و بنابرین هر گونه افزایشی در حجم جمعیت، سیاست‌های جزایی سخت‌تری به دنبال خواهد داشت. توده‌های بیکار که مستعد جرم‌اند را تنها مجازات‌های خشن توان باز ایستادن دارد و مؤثرترین‌شان مجازات‌های جسمانی شدید و یا در حد اعلای خود نابودسازی‌ست. اما در جامعه‌ای که کارگران کمیاب باشند، مجازات‌های کیفری کارکردی به کل متفاوت خواهند داشت، کارکرد آن‌ها بازداشتن مردمان گرسنه نخواهد بود. اگر هرکسی که می‌خواهد کار کند بتواند کاری بیابد، اگر پایین‌ترین طبقه‌ی اجتماعی را کارگران غیر ماهر تشکیل داده باشند و نه بیکاران رنجور، کارکرد مجازات وادارسازی بیکارگان به کار کردن و آموزش این نکته به سایر مجرمان خواهد بود که آن‌ها بایست خودشان را به مزد یک کارگر درستکار قانع سازند(روشه، ۱۹۷۸)

لذا فراز و فرود کنش‌رویه‌های جزایی را نمی‌توان با ایده‌ی اصلاح و انسانی‌ترشدن تمدن تبیین کرد، در تحلیل نهایی تغییرات جزایی توسط وضعیت نیروی کار و به طور خاص بازار کار تعیین می‌شوند. اکنون نوبت پرداختن به سنخ سوم از تبیین‌های جامعه‌شناختی ناظر بر زوال مجازات مرگ است. تبینی به تمامه استوار بر آرای میشل فوکو.

[1] David Harvey

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

مجازات مرگ و تکنولوژی قدرت

در دهه‌ی ۱۹۷۰ مباحث و تئوری‌پردازی‌های مرتبط با مجازات جانی تازه یافت و مجازات‌اندیشی محل تلاقی جرم‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و تاریخ شد. در سال ۱۹۷۵ میشل فوکو *انضباط و مجازات: تولد زندان*[۱] را نوشت و چند سال بعد دو جامعه‌شناس ایتالیایی داریو ملوسی و ماسیمو پاوارینی[۲](۱۹۸۱) *زندان و کارخانه* را به رشته‌ی تحریر درآوردند.

تمرکز هر دو کتاب بر دگرگونی فرم‌های مجازات در اواخر قرن ۱۸ بود، دگرگونی‌ای که فوکو محوریت آن را تولّد زندان می‌دانست و ملوسی و پاوارینی شکل‌گیری ندامتگاه. این دو اثر، تاریخ مذکور را برهه‌ای بسیار مهم در پرداختن به موضوع مجازات می‌دانستند، برهه‌ای که اتفاقاً مقارن با شکل‌گیری رویکرد بازپروری در کیفرشناسی نیز بود. فیلسوف فرانسوی و جامعه‌شناسان ایتالیایی توجه خود را معطوف به چیزی بدیع ساخته بودند. به **الگوهای بهنجارسازی و کنترل** به صورت عام و **الگوهای بهنجارسازی و کنترل بدن‌های انسانی** به صورت خاص و رابطه‌ی عمیقی که این الگوها با فرم‌های مختلف و متغیر مجازات داشتند.[۳] یا آن‌گونه که خود فوکو می‌گوید «تلاش برای مطالعه‌ی دگردیسی روش‌های تنبیهی بر پایه‌ی [یک] تکنولوژی سیاسی بدن که در آن می‌توان به تاریخ مشترک روابط قدرت و روابط ابژه پی برد»(فوکو، ۱۳۸۵: ۳۵)

فوکو الگوهای بهنجارسازی و کنترل را **تکنولوژی قدرت** یا **تکنولوژی سیاسی** نام می‌نهد. به زعم فوکو انسان‌ها در طول تاریخ علاوه بر بودن در مناسبات تولید و روابط معنا همواره در روابط بسیار پیچیده‌ی قدرت نیز قرار دارند؛ یعنی در روابطی که به رفتار دیگران جهت می‌دهند و نتیجه‌ی این جهت‌دهی‌ها، ظاهرشدن افراد به منزله‌ی سوژه‌هایی رام است و محدودشدن توانایی عمل افراد و تحمیل‌شدن اشکال مشخصی از زندگی‌کردن به آن‌ها. به واقع با سوژه‌هایی مواجهیم که خود تبدیل به ابژه می‌شوند. البته از آن‌جا که فرد همواره می‌تواند به طریقی دیگر رفتار کند و از تن‌دادن به امکانی که برای او تعیین شده سرباز زند، لذا سازوکارهایی شکل می‌گیرد تا این روابط را متصلب و منجمد سازد و امکان سرپیچی را محدود و لذا تکنولوژی قدرت یا تکنولوژی

---

[۱] این کتاب فوکو (۱۳۸۵) البته با عنوان مراقبت و تنبیه توسط نیکو سرخوش و افشین جهاندیده به فارسی برگردانده شده است.

[2] Dario Melossi and Massimo Pavarini

[۳] الگوهایی که در راستای تولید قدرت سیاسی عمل می‌کردند و همزمان توسط قدرت سیاسی اعمال می‌شدند.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

سیاسی مجموعه‌ای از این سازوکارهاست. فوکو در مقام برشماری یکی از مؤثرترین تکنولوژی‌های سیاسی در دوران مدرن به مفهوم انضباط اشاره می‌کند، مفهومی مشابه قفس آهنین وبر. سوژه‌های انسانی درون سازوکارهای انضباطی که از طریق نهادهایی همچون مدرسه و بیمارستان و کارخانه و زندان عمل می‌کنند، به ابژه‌ی قدرت تبدیل می‌شوند. تکنولوژی قدرت انضباطی در عرصه‌های مختلف عمل می‌کند و عرصه‌ی بدن یکی از با اهمیت‌ترین آن‌هاست. لذا تکنولوژی سیاسی بدن یا تکنولوژی قدرت بر بدن به معنای سازوکارهایی‌ست که با توسل به بدن انسان، سوژه‌های منضبط و رام را ممکن می‌سازند. در این معنا فوکو می‌کوشد خوانش خود را از بدن نه به عنوان یک ارگانیزم بیولوژیک، بلکه به عنوان هدفی برای بهره‌برداری سیاسی ارائه دهد، درست به همان اندازه که به مثابه ابزاری برای تولید.

> «اما بدن مستقیماً در حوزه‌ی سیاسی جا دارد، مناسبات قدرت چنگالی بی-واسطه بر بدن می‌گشاید، آن را محاصره می‌کند، بر آن داغ می‌کوبد، آن را رام و تربیت می‌کند، تعذیبش می‌کند، آن را ملزم به انجام کارهایی می‌کند، به اجرای مراسمی وامی‌داردش.....بدن تنها در صورتی به نیروی مفید تبدیل می‌شود که هم مولد باشد هم مقید....»(فوکو، ۱۳۸۵: ۳۷)

تکنولوژی قدرت دربرگیرنده‌ی سازوکارها، سیستم‌ها یا روش‌های سازمان‌دهی و غیره است. لذا وقتی از **تکنولوژی سیاسی بدن** سخن می‌گوییم مقصود سازوکار، نظام یا شیوه‌ای برای سازمان‌دهی ابدان برای تولید نتایج یا آثاری خاص است که هدف یا ارزشی سیاسی دارد. با این تعریف مجازات و شیوه‌های آن برآمده از تکنولوژی سیاسی مسلط است. به عنوان مثال زندان برآمده از تکنولوژی انضباط است و تعذیب برآمده از تکنولوژی خشونت.

فوکو تلاش دارد نشان دهد قدرت در عصر مدرن چگونه عمل می‌کند. برای نشان‌دادن این موضوع کتاب انضباط و مجازات را با کنار هم گذاری تکان‌دهنده‌ی دو سبک کاملاً متفاوت از مجازات آغاز می‌کند. تصویری که حاکی از دگردیسی بنیادین کنش رویه‌های جزایی‌ست. ناپدیدشدن نمایش سبوعانه‌ی خشونت در ملاء عام و به کارگیری شیوه‌ای عمیقاً ملایم در زندان. به زعم فوکو همین چرخش خود نشان‌دهنده‌ی شیوه‌ی عمل قدرت در جامعه‌ی مدرن است. استنلی کوهن(۱۹۸۵) در کتاب *چشم‌اندازهای کنترل اجتماعی* تفسیری جامع از ایده‌ی فوکو به دست می‌دهد:

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

حبس بزرگ در قرن ۱۹ام – دزدان به زندان، مجانین به تیمارستان، سربازان به سربازخانه، کارگران به کارخانه، کودکان به مدرسه– را باید به عنوان بخشی از یک طرح کلان‌تر دید. مالکیت باید محافظت شود، تولید باید توسط قوانین و مقررات استاندارد شود، جوانان جداسازی شدند و ایدئولوژی کام‌یابی و موفقیت در مغزشان کاشته شد، کجروان در معرض انضباط و نظارت قرار گرفتند(کوهن، ۱۹۸۵: ۲۵).

تحلیل تغییرات رخداده در روش‌های جزایی با توسل به تکنولوژی‌های سیاسی، چهارچوب مفیدی را فراهم می‌سازد تا با توسل بدان، کنش‌رویه‌ها و تکنیک‌های خاص در سطح خرد را شناسایی و تبیین کنیم و همچنین روابط میان نهادها و کنش‌رویه‌های جزایی و تغییرات رخ داده در ساختارهای سیاسی و اقتصادی جامعه را در سطح کلان آشکار سازیم. فوکو خود در این کار بی‌بدیل بود، کاری که با توسل به واژگان تحلیلی بدیع به انجام می‌رساند و از تکنولوژی‌ها، استراتژی‌ها و عقلانیت‌هایی می‌نوشت که گردهم می‌آیند و نقطه‌ی اتکایی می‌شوند برای اعمال قدرت در زمان‌ها و مکان‌های مختلف.

بدین سان در نظرگاه فوکو تغییر فرم مجازات و غائله‌ی فسخ مجازات مرگ، ریشه در تغییر شیوه‌ی عملکرد قدرت یا تغییر ماهیت تکنولوژی سیاسی دارد. تکنولوژی سیاسی انضباط مجازات‌هایی غیر از مجازات مرگ را به خدمت می‌گیرد. برای سخن گفتن از مجازات مرگ در منظومه‌ی فکری فوکو بایست به بررسی تکنولوژی سیاسی خشونت و مهم‌ترین ترجمان بدنی این تکنولوژی یعنی تعذیب و غایی‌ترین نوع تعذیب یعنی مجازات مرگ پرداخت.

مجازات مرگ و فرآیند متمدن‌شدن

برای الیاس متمدن‌شدن پیامد نیت ناکرده‌ی یک فرآیند تاریخی بلندمدت در جامعه‌ی غربی از قرون وسطی به این سوست، فرآیندی در برگیرنده‌ی تغییرات اجتماعی فرهنگی و روان‌شناختی(الیاس، ۱۳۹۳). فرآیندی که الیاس آن را دارای دو پیامد اصلی می‌داند. نخست این که «در خلال این فرآیند دولت مرکزی به تدریج آغاز به اعمال اقتدار و کنترل بیش‌تر بر زندگی شهروندان خود کرده، انحصار وضع و دریافت مالیات، استفاده از قدرت مشروع و وضع و اجرای مجازات‌های قانونی را به صورت کامل در دست می‌گیرد. دوم شهروندان این جوامع شروع به درونی‌سازی خویشتن‌داری و مهار خود می‌کنند و هم‌زمان در ارزش‌ها و کنش‌هایشان حساسیت بیش‌تری نسبت به واردساختن رنج به دیگری نشان می‌دهند»(گارلند، ۱۹۹۰: ۲۲۳). افزایش اقتدار دولت به این معناست که در هنگام رخداد اختلاف مردمان جامعه به جای آن که خود در پی حل و

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

فصل دعوا برآیند، چشم به دولت می‌دوزند، تا اختلاف را رفع نماید. از سوی دیگر نضج دولت ملت‌ها و شکل‌گیری محدوده‌های سرزمینی یکپارچه، منجر به افزایش احساس مسوولیت نسبت به هم‌وطنان و همچنین هم‌ذات‌پنداری با آن‌ها می‌شود و می‌تواند شکل‌گیری وابستگی‌های متقابلی را که از طریق تقسیم کار در جامعه‌ی مدرن شکل گرفته بودند، قوام بسیار بیش‌تری ببخشد. بدین ترتیب دیگرانِ مهمِ فرد که پیوسته الزامات و تعهدات عمل متقابلی بر دوش فرد می‌گذارند، افزون‌تر شده و بدین گونه اعمال محدودیت بر رفتارهای آنی، تکانشی و پرخاش‌گرانه در برابر این افراد و به کارگیری دوراندیشی و حساب‌گری الزامی می‌گردد. لذا یکی دیگر از شیوه‌های تأثیرگذاری فرآیند متمدن‌شدن تغییر آداب معاشرت و آداب رفتاری افراد است. الیاس معتقد است که از قرون وسطی به این سو اشکال رفتارهای متمدن که در شیوه‌های رفتاری و آداب معاشرت زندگی درباری نمود یافته بودند، راه خود را به جامعه گشوده و استانداردهای نوینی برای رفتارها و حساسیت‌ها استقرار بخشیدند. بدین طریق فاصله‌ی اجتماعی حاکمان و مردم عادی کاهش یافته و عادات و کنش رویه‌های هر دو به تدریج همانند هم شده و به تدریج تفاوت‌های رفتاری در درون یک جامعه‌ی خاص محو می‌شوند. یکی دیگر از جنبه‌های تأثیرگذاری این فرآیند در چیزی است که الیاس *آن را هابیتوس‌های اجتماعی*[1] (الیاس، ۲۰۰۰: xiii) می‌نامد. مِنل[2] یکی از شارحان برجسته‌ی الیاس در مقاله‌ی *فرآیندهای تمدن‌زدا* عنوان می‌دارد که الیاس مفهوم هابیتوس اجتماعی را برای اشاره به "ترکیب شخصیتی یا منش اجتماعی" افراد جعل کرده است(منل، ۱۹۹۰: ۲۰۷). یعنی همان چیزی که بوردیو[3] آن را بعدها در توصیف ساختمان ذهنی به کار برد. او بر این باور است که به تدریج و با پیشرفت فرآیند متمدن‌شدن، شخصیت افراد دستخوش تغییر شده و به سمت حزم‌اندیشی و احتیاط افزون‌تر در بروز رفتارها حرکت کرده و خویشتن‌داری و خودلگامی، طبیعت ثانویه افراد شده است. هرچه که این کنترل‌های درونی‌شده‌ی رفتار، گسترده‌تر و خودکارتر می‌شوند به بخشی بدیهی از فرهنگ جوامع تبدیل شده و به تدریج آستانه‌ی حساسیت و شرم را نیز جابجا می‌کنند تا بدان‌جا که سرانجام با شهروندانی عقلانی، بازاندیش و مسوول و مبادی آداب در جهان متمدن قرون نوزده و بیست مواجه می‌شویم، انسان‌هایی منزجر از تماشای نمایش رنج.

[1] Social Habitus
[2] Mennell
[3] Bourdieu

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

الیاس البته در کار خود چندان به مسأله‌ی مجازات مجرمان نپرداخته است و تنها برخی ملاحظات را در خصوص میادین اعدام در جهان قرون وسطایی شوالیه‌ها پیش کشیده و در صفحات آغازین کتاب خود اشاره کرده است که «فرم‌های مجازات قضایی»(همان: ۵) واقعیتی اجتماعی‌ست که نشان‌گر متمدن‌بودن یا نبودن جوامع است. پیتر اسپیرنبرگ(۱۹۸۴) در کتاب *نمایش رنج* نگاه مفصل‌تری به این موضوع دارد، او نشان می‌دهد که چگونه نگرش به مجازات اعدام و مجازات‌های جسمانی در طول زمانی قرن‌های ۱۷ و ۱۸ دستخوش تغییر شده است. او نشان می‌دهد در این برهه‌ی زمانی بسیاری از مجازات‌های خشن رو به زوال نهاده و مجازات مرگی که کماکان در ملاء عام اجرا می‌شد، مقید به انجام تشریفات متعدد شده است. تشریفاتی که یکی از آن‌ها «ممنوعیت نمایش جسد اعدامیان پس از اجرای حکم بود»(اسپیرنبرگ، ۱۹۸۴: ۵۸) به طریقی مشابه احساساتی از این دست در سایر نقاط جهان نیز دست اندر کار تغییر شیوه‌های جزایی و منسوخ‌شدن نمایش اعدام در ملاء عام بودند. نکته‌ای که موضوع کاوش پژوهش‌گران در نقاط مختلف جهان بوده است. به عنوان مثال مک گویر[1](۱۹۹۸) در مقاله‌ی *خشونت قضایی و فرآیند متمدن‌شدن* به بررسی ارتباط احساسات متمدن و محو نمایش عمومی اعدام در استرالیا می‌پردازد. لوییز پی ماسور[2](۱۹۹۱) نیز همین کار را در خصوص سرزمین آمریکا به انجام رسانده و نتایج کار خود را در کتاب *مناسک اعدام* به چاپ می‌رساند

چنین دیدگاهی مسایلی تئوریک را نیز بر خواهد انگیخت. به عنوان مثال، این رویکرد اساس باورهای میشل فوکو را زیر سوال می‌برد. سخن در این جا آن گونه که اسپیرنبرگ هم نشان داده این است که این تغییر برآمده از فرآیند طولانی مدت تغییرات اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی است. درست به همین شکل اسپیرنبرگ(۱۹۹۱) در کار دیگر خود *تجربه‌ی زندان* چرخش آرام و تدریجی از نمایش عمومی رنج به سمت مجازات‌های خصوصی در فرم کار اجباری در زندان را معلول تغییر احساسات می‌داند به زعم او تحمل زندگی نامرئی زندان بسیار بسیار سهل‌تر از تماشای صحنه‌ی رژه‌ی اعدام است.

الیاس نیز قطعاً تغیر ماهیت قدرت دولت را دارای اهمیت می‌داند. اما نه از آن سان که فوکو عنوان می‌کند، به زعم او تغییرات آن‌گونه که فوکو باور دارد ناگهانی نبوده و بلکه بلندمدت و

[1] McGuire
[2] Louis P. Masur

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]
[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

تدریجی بوده است و رشد قدرت دولت در دوران مدرن فقط در قالب یکپارچه‌سازی کنترل اجتماعی عمل نکرده است، بلکه تغییر فرم قدرت در دوران مدرن در پیوند با تغییرات فرهنگی، عادت‌واره‌های اجتماعی و شیوه‌های دانایی بوده است. با توجه به تحولات جزایی متعاقب و ارزش‌های مرتبط، رشد دم‌افزون قدرت دولت به این معنا بود که در هنگامه‌ی رخداد مشاجره و ستیز شهروندان بیش از هر زمانی نگاه خود را معطوف دولت می‌ساختند تا اختلاف به وجود آمده را داوری کند؛ به جای آن که خود در پی حل آن برآیند. بدین ترتیب شکافی بزرگ میان فرآیندهای جزایی و افراد جامعه ایجاد می‌شود. شکافی که نوعی ناآگاهی جمعی را در مورد مجازات‌ها و زندان و زندانیان دامن می‌زند. به هر ترتیب با شکل‌گیری دولت ملت‌های اروپایی و تغییر شیوه‌های اقتصادی و شکل‌گیری تقسیم کار افزون‌تر و شهرنشینی، احساس مسوولیت و وابستگی متقابل میان شهروندان افزایش یافته و اعمال محدودیت بر رفتارهای تکانشی و خشونت، افزونی یافته و کنترل خود و احتیاط به وجود می‌آید و بدین ترتیب آدمیان شروع به اعمال محدودیت بر کمیت و کیفیت مجازات می‌کنند.

نتیجه‌گیری

دیدیم که در جهان جامعه‌شناسی چهار گونه تبیین را برای زوال مجازات مرگ می‌توان باز شناخت. گروه نخست کارکردگرایان ملهم از دورکهایم که ریشه‌ی ظهور و افول مجازات مرگ در جوامع انسانی را در ارتباط آن با تداوم انسجام اجتماعی می‌دانند. گروه دوم جامعه‌شناسان مارکسیست که پای اقتصاد سیاسی مجازات مرگ را در میان می‌کشند، دسته‌ی سوم را می‌توان اصحاب قدرت‌اندیش فوکو دانست که تکنولوژی قدرت مسلط عصر را مسوول به کارگیری و به کارناگیری مجازات مرگ می‌خوانند. دسته‌ی چهارم اما به زعامت نوربربت الیاس، متغیری ذاتاً فرهنگی را عامل چنین تغییری دانسته‌اند و بر این باورند که به تدریج و با فرا رسیدن عصر مدرن، به سبب شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی متفاوت، ساختار احساسات آدمیان نیز دچار تغییر شده و انسان مدرن هابیتوسی دیگرگون را پرورانده است و فرهنگ عواطف[1] نوینی را شکل داده است. فرهنگی مبتنی بر عواطف اخلاقی مدرن. عواطفی که به سبب آن‌ها رفتار با بدن، معنا و فرمی تازه یافته است. عواطفی که دیگر مجازات‌های صعب و سخت را بر نمی‌تابند.

[1] Emotion culture

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

شناسایی رویکردهای نظری ناظر بر تبیین زوال مجازات مرگ بی‌شک واپسین گام نبوده و پس از آن سوال‌های بسیاری رخ خواهد نمود. از مهم‌ترین آن پرسش‌ها این است که آیا می‌توان یکی از این تئوری‌ها را به عنوان رویکرد نهایی برای تبیین آن چه بر سر مجازات مرگ رفته است برگزید و یا ارجح آن است که رویکردی چند بعدی و مرکب را به کار بست.

گزینش هر کدام از این دو، به نوبه‌ی خود مسایل دیگری را پیشاروی ما قرار خواهد داد. برای مثال، هر تبیینی از مجازات مرگ که آبشخوری بیش از یک رویکرد نظری داشته باشد باید بکوشد تا از درآمیختن تحلیل‌هایی که با هم ناهمساز و مانع‌الجمع‌اند بپرهیزد. از دیگر سو، این کار ممکن است نتیجه‌ای جز به دست دادن مجموعه‌ای از مفاهیم مبهم و مقدمات و نتایج نامرتبط نداشته باشد و تلاش برای گفتن همه چیز در نهایت به گفتن هیچ چیز انجامد. البته به رغم مخاطرات، نمی‌توان چشم از فواید پلورالیسم نظری و تبیین‌چند بعدی پوشید. خاصه آن که برخی از مشهورترین و پراقبال‌ترین آثار این حوزه از رویکردی این چنین بهره برده‌اند، همچون کار مایکل ایگناتیف(۱۹۷۸) با عنوان *جیره‌ی عادلانه‌ی درد: دارالتادیب در عصر انقلاب صنعتی*[1] که پیش‌تر از آن سخن گفتیم و در آن، به لحظه‌ی تولد زندان مدرن و جایگزینی آن با شلاق و داغ و دار می‌پردازد و یا *جرم و دادگاه در انگلستان*[2] جان بیتی(۱۹۸۶). آثاری که تحلیل‌ها و ایده‌های رویکردهای مختلف را به خدمت می‌گیرند و می‌کوشند با ترکیب متناسب آن‌ها حق مطلب جهان واقع و رخدادهای رخ داده را ادا کنند. جان بیتی در جمع‌بندی نهایی مطالعه‌ی خود از تغییرات جزایی در انگلستان عنفوان عصر مدرن ضرورت چنین رویکردی را بیان می‌کند:

> «تغییرات رخ داده در هر مجازات بلاشک نه تک بعدی‌ست و نه معلول عاملی ساده، انواع مجازات‌هایی که در هر برهه‌ی زمانی توسط یک جامعه به کار بسته می‌شوند، محصول انواع منافع و مقاصدند. مجازات‌هایی که در درون مجموعه‌ای از ملاحظات و مسایل اغلب متخالف شکل می‌گیرند، ملاحظات برآمده از چهارچوب‌های قانونی، امکانات تکنولوژیک، تمایلات جامعه، ضرورت‌های برآمده از عواقب جرم و غیره. این که چرا یک شیوه از مجازات در طول زمان هواداران خود را از دست می‌دهد و جای خود را به شیوه‌ای دیگر می‌دهد، امری‌ست چند

[1] A Just Measure of Pain: The Penitentiary in the Industrial Revolution, 1750-1850
[2] Crime and the Courts in England

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]
[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

علتی، زیرا که شیوه‌های مجازات در درون بستر گسترده‌تر اجتماعی و فرهنگی که به شیوه‌هایی ناپیدا، مرزهای امر ممکن و ناممکن را شکل می‌دهند، تکامل می‌یابند»(بیتی، ۱۹۸۶: ۴۷۰).

اشاره به این آثار البته به این معنا نیست که کاربست رویکرد نظری منفرد در تبیین تغییرات یک مجازات، عاری از توفیق خواهد بود. مثال‌های فراوان حتی در ادبیات جامعه‌شناسی تاریخی مجازات در ایران شاهدی‌ست بر این سخن. از میان این آثار می‌توان به آثار دویر[1] و رجالی اشاره کرد. دویر(۱۹۹۰) در کتاب *قانون و اسلام در خاورمیانه*[2] می‌کوشد روند تغییرات رخ داده در مجازات مرگ از دوران قاجار به این سو در ایران زمین را با تئوری مارکسیستی روشه و کرشهایمر تبیین کند و *شکنجه و مدرنیته*[3] نیز کتابی‌ست که مولف آن داریوش رجالی(۱۹۹۴)، با الهام از کار فوکو می‌کوشد با ارائه‌ی تاریخ تحلیلی مجازات بدنی در ایران از دوره‌ی قاجار تا امروز به تشریح ارتباط شیوه‌های کیفری و انضباط در ایران بپردازد.

از پس پاسخ‌گویی به نمونه سوالاتی که ذکر آن رفت در گامی دیگر می‌توان از فواید فراوان احصای رویکردهای نظری ناظر بر زوال مجازات مرگ سخن به میان آورد. فوایدی همچون در مقابله نشاندن این تفسیرهای متفاوت باهم و همچنین تطبیق آن‌ها با شواهد جهان واقع. شناخت عمیق‌تر هر یک از رویکردها از دیگر توالیِ شناسایی هم‌زمان رویکردهای نظری‌ست. رفت و آمد میان رویکردهای تفسیری، آشکار می‌سازد که هر یک از آن‌ها پرسش‌هایی تا به حدی متفاوت را در خصوص مجازات مرگ پیش می‌کشند، ابعادی متفاوت را پی می‌گیرند، بر تعیین‌گرهای مختلفی انگشت گذارده و پرده از روابط متفاوتی برمی‌دارند. گاه نیز به موضوعاتی یکسان اشاره می‌کنند و البته آن‌ها را به شیوه‌ای ناهمسان تفسیر می‌کنند، مواقعی که در آن بایست، در خصوص این عدم توافق گفت‌وگو کرد و بهترین تبیین را برگزید و یا تبیین دیگری پیش کشید که چیزی بیش از آن دو داشته باشد. بسیاری اوقات نیز در بررسی عمیق‌تر معلوم می‌آید که ناهمداستانی‌های تئوریک، نابنیادی‌تر از آن هستند که نخست به نظر می‌آمدند.

خلاصه، تئوری‌های جامعه‌شناختی، مانند آن چه در این پژوهش برشمرده شد، ما را به درک زوال مجازات مرگ می‌رسانند و از قیود و ساختارهایی که سیاست‌های جزایی در درون آن‌ها

[1] Dwyer
[2] Law and Islam in the Middle East
[3] Torture and Modernity

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]
[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

شکل می‌گیرند، آگاه می‌سازند و انواع پیامدهای این زوال را بر می‌شمرند و پرده از پیوندهای متقابل آن با سایر عرصه‌های حیات اجتماعی برمی‌دارند و البته که این تمام آن چه می‌کنند نیست، سودمندی چهارچوب‌های تفسیری‌ای که از آن‌ها سخن به میان آمد، تنها در این نیست که می‌توان با توسل بدان‌ها فهمی از مجازات مرگ به دست آورد، بلکه فراتر از آن، این تئوری‌ها می‌توانند هادی کنش‌ها و سیاست‌گذاری‌های جزایی باشند و می‌توانند علاوه بر تغییر شیوه‌ی اندیشیدن ما به مجازات مرگ، شیوه‌ی کاربست آن را نیز متأثر سازند.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

منابع

۱. اسفندیاری، محمد صالح و عبدالرضا جوان جعفری(۱۳۹۹) «مطالعه‌ی جامعه‌شناختی تحولِ شیوه‌های مجازات اعدام در ایران و امریکا»، **مطالعات حقوق تطبیقی**، ۱۱ (۱)، بهار و تابستان: ۲۰-۱.

۲. الیاس، نوربرت(۱۳۹۳) **در باب فرآیند تمدن: بررسی‌هایی در تکوین جامعه‌شناختی و روان‌شناختی آن**، ترجمه‌ی غلامرضا خدیوی، نشر جامعه‌شناسان.

۳. جعفری، احمد و سیدحسین سراج‌زاده(۱۳۹۰) «جرم و مجازات: مقایسه‌ی مجازات‌های پیشنهادی نمونه‌ای از دانشجویان با قوانین مجازات در ایران»، **مجله‌ی بررسی مسایل اجتماعی ایران**، ۲ (۶-۵): ۲۱-۱.

۴. دورانت، ویل(۱۳۷۸) **تاریخ تمدن**، ترجمه‌ی گروه مترجمان، جلد اول، انتشارات علمی فرهنگی

۵. دورکهایم، امیل(۱۳۹۴) **درباره‌ی تقسیم کار اجتماعی**، ترجمه‌ی باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.

۶. دورکهایم، امیل(۱۳۴۳) **قواعد روش جامعه‌شناسی**، ترجمه‌ی علی‌محمد کاردان، انتشارات موسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی.

۷. رضی، هاشم(۱۳۷۶) **وندیداد**، فکر روز.

۸. سایت حقوق بشر ایران، ۲۰۱۸/۵/۱۶

۹. فاضلی، نعمت‌الله(۱۳۹۹) **زندگی سراسر فهم مسأله است**، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی.

۱۰. فوکو، میشل(۱۳۷۸) **مراقبت و تنبیه**، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، تهران: نشر نی.

۱۱. فوکو، میشل(۱۳۹۰) **تاریخ جنون، ترجمه‌ی** فاطمه ولیانی، نشر هرمس.

۱۲. فوکو، میشل(۱۳۹۶) **خاستگاه هرمنوتیک خود، ترجمه‌ی** افشین جهاندیده و نیکو سرخوش، تهران: نشر نی.

۱۳. فی، برایان(۱۳۸۳) **نظریه‌ی اجتماعی و عمل سیاسی**، ترجمه‌ی محمد زارع، موسسه‌ی انتشاراتی روزنامه‌ی ایران.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

۱۴. کوزر، لوئیس(۱۳۸۲) **زندگی و اندیشه‌ی بازرگان جامعه‌شناسی**، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، نشر علمی.

۱۵. گارلند، دیوید(۱۳۹۵) **مجازات و جامعه مدرن**، ترجمه‌ی نبی‌الله غلامی، نشر میزان.

۱۶. گزارش جهانی مجازات اعدام(۲۰۱۶) (۲۰۱۷)سازمان عفو بین الملل، موجود در AMNESTY.ORG

۱۷. مونتسکیو، بارون(۱۳۴۹) **روح القوانین**، ترجمه‌ی علی اکبر مهتدی، موسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.

۱۸. هاروی، دیوید(۱۳۹۷) **امپریالیسم نوین**، ترجمه‌ی مهدی داودی، نشر ثالث.

19. Beattie, J. M (1986) **Crime and the Courts in England, 1660-1800.** Princeton University Press

20. Beccaria, Cesare (2016) **On Crimes and Punishments**. Transaction Publishers

21. Carrabine, Eamonn. Cox, Pam. Lee, Maggy. Plummer, Ken. South, Nigel (2009) **Criminology: A sociological introduction**. Routledge

22. Cohen, S. (1985) **Visions of Social Control: Crime, Punishment and Classification**. Cambridge: Polity.

23. Dwyer, Daisy Hilse (1990) **Law and Islam in the Middle East.** Bergin & Garvey Publishers

24. De Tocqueville, Alexis. de Beaumont, Gustave (1833) **On the Penitentiary System in the United States: And Its Application in France**. Carey, Lea & Blanchard

25. Durkheim, Emile (1992) **Professional Ethics and Civic Morals**. London: Routledge.

26. Elias, Norbert, (2000) **The Civilizing Process: sociogenetic and psychogenetic investigation**. translated by Edmund Jepbcott, balckwell publishing.

27. Foucault, M. (1991) Governmentality, in G. Burchell, ed., C. Gordon, ed. and P. Miller (eds), **The Foucault Effect: Studies in Governmentality**. Chicago: University of Chicago Press. pp. 7–104.

28. Falcon, maria jose & Falcon, Fernando (2006) **Punishment and Culture**.Martinus Nijhoff.

29. Garland, D. (1990) **Punishment and modern society: A study in social theory**. Oxford: Oxford University Press.

30. Garland, David (2010) **Peculiar Institution: America's Death Penalty in an Age of Abolition**. Cambridge: Harvard University Press.

31. Harcourt, Bernard (2011) **The Illusion of Free Markets: Punishment and the Myth of Natural Order**. Cambridge: Harvard University Press.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]

32. Ignatieff, Michael (1978). **A just measure of pain: the penitentiary in the industrial revolution, 1750-1850.** New York: Pantheon Books

33. Leder, Karl Bruno (1987) **Todesstrafe – Ursprung, Geschichte, Opfer**: München

34. Marx, Karl (1984) "Capital Punishment," in New York Daily Tribune, February 18, 1853, in **Karl Marx and Friedrich Engels, Gesamtausgabe (MEGA)** (Berlin: Dietz, 1984), vol. 12, pp. 25–26.

35. Masur, L. (1991) **Rites of execution: Capital punishment and the transformation of American culture, 1776–1865**. New York: Oxford University Press.

36. Mcguire, John (1998) Judicial violence and the 'civilizing process': Race and the transition from public to private executions in Colonial Australia, **Australian Historical Studies**, 29: 111, 187-209

37. Melossi, Dario and Pavarini, Massimo (1981) **The Prison and the Factory: Origins of the Penitentiary System**, trans Glynis Cousin, .London: The Macmillan Press Ltd.

38. Mennell, S. (1990) Decivilizing processes: theoretical significance and some lines of research, **International Sociology**, 5: 205–13

39. Pinker, Steven (2011) **The better angels of our nature**. Penguin Books

40. Rejali, Darius (1994) **Torture and Modernity: Self, Society and State in Modern Iran,** Boulder, CO.

41. Rusche, G. (1978) Labor market and penal sanction: thoughts on the sociology of punishment, **Social Justice**, 10: 2–8.

42. Rusche, G. (1980) Prison revolts or social policy: lessons from America. **Social Justice**, 13: 41–44.

43. Rusche, Georg. Kirchheimer, Otto (2003) **Punishment and Social Structure**. Transaction Publishers

44. Shalev, Sharon (2009) **Supermax: Controlling Risk Through Solitary Confinement. London**: Willan.

45. Smith, Joan & Fried, William (1974) **The Uses of the American Prison: Political Theory and Penal Practice**. Lexington Books

46. Snyder, Hannah (2019) Literature review as a research methodology: An overview and guidelines. **Journal of Business Research** 104: 333–339

47. Spierenburg, Pieter (1984) **Spectacle of suffering: executions and evolution of repression.** cambridge: Cambridge university press

48. Tranfield, D.& Others. (2003). Towards a methodology for developing evidence-informed management knowledge by means of systematic review. **British Journal of Management,** 14, 207–222

49. Wong, G., &. Others (2013). RAMESESpublication standards: Meta-narrative reviews. **BMC Medicine**, 11, 20.

50. Zimring, Franklin E., and Hawkins, Gordon (1986) **Capital Punishment and the American Agenda. Cambridge**. university press

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

[DOI: 10.52547/scds.9.2.9]